



اسماعیل نواب صفا

صاحب از مهر شوقت شعر میگوید ره‌ی

ورنه پاکست آستان من زگرد شاعری

چرخ و خورشید از عدا دشاعران خواهانند

زان سبب چرخ ازرقی پوشست و خورشیدانوری

لیک چون در هر فنون علم دارم دستها

چشم دارم کز حساب شاعرانم نشمیری

یک نظرازمشرق اقبال خود بر من فکن

تا برون آری مرا از مغرب این مدبیری

شرف الدین

شفره

نزدیکه سی سال پیش غزلی بس ذوق آمیز و شوق انگیز از شرف الدین شفره اصفهانی دیدم که مضمون بکر و طراوت فکر و طرح بدیع و دقایق منیع و پایه رفیع آن که همراه با عدویت بیان و حلاوت زبان و سلامت کلام و رعایت مبانی استحکام بود برای همیشه در صحیفه خاطر من نقش بست و بر مصطفی ضمیرم نشست. در این ایام به هنگام تورق و تأمل در دیوان شاعر عارف عالی مقدار فریدالدین عطار به دو غزل پیاپی قریب المضمون و هموزن و همدریف از او با غزل شیوای شرف الدین برخورد کردم و بهتر دیدم ضمن طرح این غزل‌ها به معرفی اجمالی عبدالؤمن شرف الدین و توجیه نام خانوادگی او یعنی شفره که معنی آن مورد اختلاف صاحبان تذکره و تراجم احوال شاعران بوده است بپردازم.

معرفی شرف الدین در لباب الالباب

عوفی که خود معاصر شاعر مورد نظر ما بود و در قرن ششم هجری که یکی از درخشان‌ترین ایام شعری ایران زمین بوده است زندگی میکرده، شرف الدین را بدین گونه معرفی می‌کند: "الامام العالم شرف الدولة والدین محمد شفره علیه الرحمة از امانت اصفهان بل از اعیان جهان بوده است. درة التاج علم و واسطة العقد دانش، اگرچه در علم تذکیر شهرتی داشت و مواعظ و نصایح او عقل را مرشد شافی و ذهن را مصلحه‌ی وافی بود، فاما لطف طبع مروی را باعث و محرض می‌آمد بر آنک گاه گاه نظمی چون آب زلال و شعری چون سحر حلال بپردازد و در غزل و

مدح لطایف طبع و ظرایف نظم مرتب گرداند و دیوان اشعار او مشهور است و در نیشابور زیادت از صد طبق کاغذ دیده‌ام و آنچه درین وقت بدست آمد و خاطر مرا برحفظ بود در قلم آمد این قصیده در مدح جلال الدوله ارسلان بن طغرل گفته است. " (۱) آنکا به ذکر قصیده شسی می‌پردازد که ما برای جلوگیری از اطاله کلام فقط بذكر مطلع آن می‌پردازیم .

ماه است یارب آن رخ زیباش یا خوراست سرو است قد و قامت او یا صنوبر است بلافاصله در صفحه ۲۲۶ در پایان آثار شرف الدین، شاعر دیگری را باینصورت معرفی میکند: " الامیر الامام العالم و ظهیر الدین عبدالله بن شفروه پسر عم شرف الدین که افضل زمان و اکمل دوران بود، ظهیر الدین که خاطر او از آفتاب تابان بوقت ظهور روشن تراست، ذات مطهر او از لطف مطهر موجودات مطهر گشت، چون مظهرت افضل بدو بود از آن وقت که در ظهور آمد لقب او ظهیر آمد". سپس غزلی دلنشین با مطلع زیرین از ظهیر الدین نقل میکند:

زیباغ فلک یک سیرغم ندیدم ز زخم جهان هیچ مرهم ندیدم

از شرح حال این دو بزرگ مرد جهان ادب در قرن ششم متوجه میشویم که شرف الدین و ظهیر الدین که عمزاده او بود هر دو از علما و فضلا و اعیان و اشراف روزگار خود بوده‌اند. شرف الدین علاوه بر مقامات علمی و فضلی اهل منبر و تذکیر و موعظه بشمار می‌آمد و چون در شاعری طبیعی روان داشته گاه گاه شمری هم میگفته و در غزل و مدح دستی قدرتمند داشته و اشعار و آثار او به حدی مشهور بوده که عوفی ضمن مسافرتش به نیشابور که در قرن ششم یکی از مراکز مهم علمی و سیاسی محسوب میشده بیش از صد طبق کاغذ از اشعار او را دیده و مقداری از آنها را به خاطر سپرده و در تذکره خود که دارای اهمیت بسیار است نقل کرده است (صد طبق کاغذ یعنی صد برگ کاغذ تاه شده که در واقع بالغ بر ۲۵۰ صفحه بوده است). صاحب لباب الالباب شرف الدین را مداح ارسلان بن طغرل سلجوقی میدانند و نام او را محمد ذکر میکند و در زمانی که شرح حال او را نوشته صاحب ترجمه حیات نداشته است . (۲)

باز بر طبق معرفی عوفی متوجه میشویم که شرف الدین عمزاده‌های بنام ظهیر الدین عبدالله بن شفروه داشته که علاوه بر مقام مهم اجتماعی و امامت از علما و شعرای روزگار خود بوده و بسه علت نفوذی که داشته مورد اتکای سایر دانشمندان و فضلائی ماصر خویش نیز قرار داشته و شفروه هم نام خانوادگی این خاندان است. منتهی چون سایر مآخذ شفروه را شفروه و نام دهی از دپه های اصفهان دانستند علامه بزرگوار مرحوم قزوینی در تألیفات خود بخصوص شقرده را ترکیب رکبک و شفروه را نام خانوادگی شاعر میدانند بدلیل اینکه عوفی همین ظهیر الدین را ابن شفروه ذکر کرده و معتقد است که اگر شفروه با شقرده بود بایستی آنان را شقرده‌ای یا شقرده‌ای بخوانند . منتهی تلفظ آنرا آنطور که از فضلائی زمان خود شنیده‌اند بضم تین و سکون را بیا (به قتمین و سکون را) ذکر فرموده است . (۳)

تعلیقات دانشمند فقید سعید نفیسی

در تعلیقاتی که استاد سعید نفیسی محقق دانشمند بر لباب الالباب مصحح برون و علامه قزوینی افزوده و در ۱۳۳۵ شمسی منتشر ساخته است معلوم می شود که معظم له پس از مراجعه به مآخذ مهمی همچون الجواهر المصیئه ابن ابی الوفاء ، کشف الظنون ، آثار البلاد ، المعجم ، تاریخ گزیده ، مونس الاحرار و چند مأخذ دیگر باین نتایج رسیدماند .

الف: شرف الدین عبدالموءمن بن هبة الله بن محمد بن هبة الله بن حمزة اصفهانی ، فقیه وقاضی حنفیان اصفهان بوده و این هبة الله دارای سه پسر دیگر به نامهای عبیدالله ملقب به ابوالوفا متولد ۵۳۴ در اصفهان و متوفی به سال ۵۸۵ در شمرز و رزق الله ملقب ابوالبرکات متولد در سلخ ماه شوال ۵۳۶ در اصفهان و متوفی به سال ۶۱۵ در همان شهر و مدفون در مدرسه جوهان (۴) و فضل الله که احتمالاً ملقب به عزالدین بوده متولد ۵۵۶ در اصفهان است .

ب حسین بن عبیدالله ملقب به ابوالوفا برادرزاده شرف الدین و عبدالله عموی برادران موصوف بوده است .

ج عبدالموءمن شرف الدین که ظاهراً فرزند ارشد هبة الله و مهمترین و معروفترین فرد این خاندان است در اصفهان میزیسته و برادران دیگر به قزوین رفته اند و عبیدالله ملقب به ابوالوفا در شیراز درگذشته است و در معجم المطبوعات کلمه قزوینی بنا بر عقیده مرحوم سعید نفیسی به (مغربی) تحریف شده است .

د شرف الدین یعنی شاعر مورد نظر ما پیش از تاریخ ۵۳۴ که تاریخ تولد عبیدالله و سال ۵۶۳ که سال تولد رزق الله است بدنیا آمده و بالاخره شش تن از افراد این خاندان از زمزمه و عاظم و فقیها و ادبا و محدثین زمان خود محسوب میشده اند و بعضی از آنان تا اوائل قرن هفتم در قید حیات بوده اند . (۵)

مرحوم سعید نفیسی مینویسد اکثراً در مورد نام خانوادگی این خاندان دچار دشواری شده اند و پس از توضیحاتی با استناد به (آثار البلاد و اخبار العباد) که در ۶۶۱ تألیف گردیده شرف الدین را از اقربان رفیع الدین لبنانی و کمال زیاد و عزّ شفروه و جمال الدین عبدالرزاق و کمال الدین اسماعیل دانسته و اضافه میکنند که شاید عزالدین لقب یکی از سه برادر یعنی فضل الله سابق الذکر بوده است و انتساب این خاندان را به روستاهای اصفهان همچون مرحوم علامه مردود دانسته و مینویسند در ناحیه رودشت اصفهان دهی هست بنام (کفروه) به فتح کاف و فا و سکون را KAFRAVEH که برخی آنرا به شکل KAFRUT ضبط کرده اند . (۶) مرحوم سعید نفیسی معتقد است که قطعاً نزدیک ترین ضبط به زبان امروز شفروه است و این کلمه مرکب از دو جزء است (شفر) و (به) که به معنی خوبتر است و در نامهای دیگر " روزیسه " و " خرداذبه " و " دادبه " نیز آمده است . (۷) اما این استنتاج ها به دلائلی که عرض می کنم مردود

است. اینجانب پس از بررسی و تماسی که با برخی از فضلاء اصفهان گرفتم متوجه شدم که بعضی از آنان کفره را ابدالی از شفره میدانند و عدمای هم تصور میکنند که زفره یا پُزوه که فُزوه هم خوانده میشود صورتی دیگر از (شفره) است .

هیچ یک از این اظهارنظرها ، دلیل روشنی نداشت و مرا قانع نساخت تا اینکه متوجه شدم در منطقه رودشت پائین دو ده معروف به نامهای کفران KAFRAN و کفربد KAFARBAD وجود دارد که این کفربد را عدمای کفره میگویند. کفربد بنظر من ترکیبی است مانند شنبند و یکشنبه که هنوز هم در بعضی از لهجه ها گفته میشود و در متون قدیم هم استعمال شده و امروز شنبه و یکشنبه میگوئیم . البته باید توجه داشت که روستاهای اصفهان اکثراً دارای نامهای ارزشمند پارسی باستان و پارسی میانه میباشد. زیرا اصفهان سرزمینی است که از جمیع جهات ملیت و هویت فرهنگی ما را طی قرون و اعصار حفظ کرده و بررسی نام روستاها بایستی بطور کامل انجام پذیرد و در این زمینه تحقیقاتی انجام گرفته از جمله تحقیقی است مفید ولی مختصر در کتاب فرهنگ جغرافیائی اصفهان تألیف آقای دکتر سیروس شفیق که در سال ۱۳۵۲ از سوی دانشگاه اصفهان انتشار یافته و در طومار منسوب به شیخ بهائی که وسیله آقای مهندس محمودی به سال ۱۳۴۸ باز هم بوسیله دانشگاه اصفهان منتشر شده این اسامی فارسی اصیل و زیبا به چشم می خورد که یکی از نمونه های غنا و جاودانگی فرهنگ این سرزمین باستانی محسوب میشود . باری وقتی متوجه شدم علاوه بر کفربد یا کفره که به زعم عدمای حتی صاحبان تذکره همان شفره میباشد دهی نیز بنام کفران در آبخور زاینده رود و در دل کویر که به گاوخونی (گاوخوانی) منتهسی می شود وجود دارد یقین کردم که کفران از دو جزء " کفر + ان " تشکیل شده است یعنی سرزمین کویر و اگر شفره هم ابدالی از کفره باشد که کفره نیز به نظر من تبدیلی از کویر است شفره هم ترکیبی است از شب + روه. شب ابدالی است از شب + رو + ه یعنی سرزمینی که فقط شب باید در آن حرکت کرد. بدیهی است که در فرهنگ ها و مراجع معتبر قدیمی مثل معجم البلدان اصولاً نامی از کفران یا کفره یا شفره برده نشده است ولی شب همانطور که میدانیم ابدالی است از شب و در برهان قاطع و فرهنگ نفیسی به معنی شب آمده است . تا اینکه به مقاله مرحوم عباس اقبال دانشمند و محقق و مورخ نامدار و گرانقدر در سال پنجم مجله یادگار زیر عنوان خاندان های مشهور در مورد خاندان شفره برخوردیم و معلوم شد آن مرحوم با توجه به استعمال کلمه "شوره" در جواهرالمصیبه یقین کرده اند که شفره به معنی شب رواست و شب را ابدالی از شب و روه را جزیر دوم این ترکیب ذکر فرموده است. (۸)

تحقیقات دانشمند عباس اقبال آشتیانی

استاد مفضل زنده یاد عباس اقبال ضمن مقاله ممتع در صفحه ۱۰۸ از سال پنجم مجله یادگار

که در سال ۱۳۲۰ یعنی ۱۵ سال پیشتر از چاپ مجدد لباب الالباب همراه با تحشیه و تعلیقات مرحوم سعید نفیسی انتشار یافته در مورد ترکیب (شفروه) با هوشمندی و فراستی که لازمه کسار محققى دانشمند مانند معظم له بوده است چنین مرقوم داشته است :

" نگارنده تقریباً شکی ندارم که این کلمه شکل دیگری است از شیروه منسوب به صفت مرکب شیرو که مولف الجواهرالمضیئه آنرا بصورت " شفروه " نیز ضبط کرده است و براهل اطلاع پوشیده نیست که در لهجه های مختلف فارسی تبدیل سه حرف با و فا و واو به یکدیگر امری جاری و عادى بوده است." (۹)

پس از آن شفروه را از نوع ترکیب " سلفه " لقب ابراهیم جد اعلای حافظ ابوظاهر احمد ابن محمد سلفی اصفهانی از محدثین می دانند و اضافه می کنند که چون ابراهیم یکی از دولبش شکاف داشته بشکلی که صورت دولب را پیدا کرده بود به این جهت مردم او را سلفه یعنی دارای سلب میخوانده اند (۱۰)

وجه تسمیه این خاندان

بدون تردید افراد این خاندان به زهد و ورع و تهجد و شب زنده داری معروف بوده اند و به احتمالی شیروه لقب جد اعلای این خاندان حمزه اصفهانی است. البته شیروه به معنی دزد و طرا ر هم هست ولی صاحب برهان قاطع در معنی (شیروان) مینویسد: (شیروان به معنی سالکان است) . بنابراین چنانکه در آینده نیز توضیح خواهم داد شرف الدین شفروه کتاب اطباق الذهب را بر حسب تقاضای ظهیرالدین احمد بن علی خوئی از اقطاب و اولیاء الله به زبان عربی مینویسد که مسلماً برای اوارزش معنوی فوق العاده قائل بوده است و افراد این خاندان علاوه بر مقامات علمی و فاضلی اهل سیر و سلوک نیز بوده اند .

شرف الدین عبدال مؤمن مصنف کتاب اطباق الذهب

مرحوم اقبال مینویسد مشهورترین فرد میرزا این خاندان شاعر مشهور زبان فارسی شرف الدین عبدال مؤمن شفروه است که اشاره بنام و نمونه های اشعار او در غالب تذکرة های شعر فارسی زبسان آمده ولی هیچیک از این تذکرة نویسان شرح حالی از او بدست نداده همینقدر اشاره کرده اند که وی با سلطان ارسلان سلجوقی (۵۵-۵۷۱) و اتابک شمس الدین محمد جهان پهلوان معاصر بوده و از وی مدایهی نیز در مدح ایشان وعدهئی از رجال و صدور اصفهان در دست است. مرحوم اقبال پس از اشاره بکتاب جواهرالمضیئه و شرح مسافرت او در ۵۶۹ بدمشق نوشته است در مجلسی پس از آنکه مردی نصرانی را باسلام آورده بود و مرد پسر خود را نیز همراه داشت گفت " نصبانفاً فأصبنا فرحاً " یعنی دام افکنندیم و جوجهای ربودیم شرف الدین از دمشق بمصر

میرود و بر الملک الناصر صلاح الدین وارد میشود و پس از برآمدن حاجتش بدمشق مراجعت میکند . استاد آنگاه با بررسی محتویات (وافی بالوفیات) صلاح الدین صفدی که وفات او را ۵۷۰ نوشته مینویسند معلوم نیست که این تاریخ صحیح باشد (۱۱) و مافزاید کسانی که او را تا حدود ششصد هجری زنده پنداشته‌اند ظاهراً باین علت بوده که "سلطان ظفر سلجوقی مدوح او را ظفر سوم (۵۷۱ - ۵۹۰) گرفتارند. ولی در این مدایح هیچ تصریحی باینکه غرض او ظفر سوم باشد نیست . در مورد کتاب اطباق الذهب که شرف‌الدین آنرا بزبان عربی فصیح بدرخواست ظهیر الدین احمد بن محمود بن علی خوئی از اقطاب و اولیاء الله بر منوال اطواق الذهب زمخشری نوشته و یکی از کتب فصیحه درسی بحساب می‌آید و مکرر در مصر و هند بچاپ رسیده استاد فقید مینویسد مؤلف این کتاب را نویسندگان عرب همه شرف الدین عبدالؤمن هب‌الله المغربی الاصفهانی صفهانی معروف بشفروه نوشته و هیچیک از ایشان ندانسته‌اند که او از شعرای مشهور فارسی است چنانکه هیچیک از تذکره نویسان فارسی هم بکتاب اطباق الذهب و مهارت او در انشاء زبان عربی اشاره نکرده‌اند (۱۲) دانشمند گرانقدر ما مرحوم اقبال سپس نام سیزده تن از افراد مشهور این خاندان را باینصورت بدست میدهد :

" ۱- عبدالؤمن ۲- عبدالله ۳- محمد ۴- هب‌الله ۵- حمزه معروف بشفروه و اعظم ۶- فضل الله ۸- رزق الله ۹- حسین ۱۰- اسعد ۱۱- عبدالقاهر ۱۲- ظهیرالدین ۱۳- عبیدالله . "

از این عده که همه به‌این شفروه شهرت داشته‌اند شرف الدین عبدالؤمن، ابوالوفا عبیدالله، ابوالبرکات رزق الله و عزالدین فضل الله با هم برادر بودند دو تن دیگر یعنی حسین برادرزاده و ظهیرالدین پسر عموی آنان شمرده میشوند. از این خاندان ۹ تن از محدثین و وعاظ و شاعران و ادیبان و علمای زمان خود بوده و سه نفرشان یعنی شرف الدین ، عبیدالله و ابوالفضل اسعد بن عبدالقاهر ذواللسانین بوده و بفارسی و عربی شعر میگفته و موعظت میکردند. شرف الدین شاعر مورد نظر ما در روزگار اتابک شیرگیر لقب ملک الشعرائی داشته و چه در زمان حیات و چه بعد از مرگ از شهرت کافی برخوردار بوده است کما اینکه ما فروخی صاحب (محاسن اصفهان) او را (شهره مشرق) نامیده است . (۱۳) دیوان شرف الدین بچاپ نرسیده و آثار او را صاحب‌سنان تذکره بین هزار بیت تا هشت هزار بیت ذکر کرده‌اند. یک جنگ خطی مربوط به قرن هشتم و جنگ دیگری مربوط به قرن یازدهم بعلاوه خلاصه‌الاشعار تقی الدین کاشانی در مجلس ششویزای ملی موجود است که در جنگ مربوط به قرن یازدهم مینویسد (همواره با شعرای اطراف در شعرو شاعری بحث کردی و جمال الدین عبدالرزاق او را هجوهای رکیک گفته و سپس بذکر ۹ غزل و مقداری رباعی و دوبیتی از او بسنده کرده است .) (۱۴) قدیمیترین نسخه از دیوان شرف الدین که در ۷۳۰ نوشته شده نسخه مربوط به ایاصوفیا است که میکروفیلم آن به شماره ۱۰۸ در دانشگاه تهران موجود است و آثار اثیرالدین اومانی هم ضمیمه آن میباشد. در فهرست بریتانیا نسخه‌ئی مربوط به قرن یازدهم و در کتابخانه ملی نسخه‌ئی مربوط به قرن سیزدهم از دیوان او وجود دارد .

برای مزید اطلاع به تعلیقات مرحوم سعید نفیسی بر لباب‌الالباب ص ۳۹ تا ص ۶۴۷ مراجعه فرمائید .

مقایسهٔ غزل شرف الدین و غزلیات عطّار

تصور نمیکنم که هیچ محقق بی نظری سهم برجستهٔ شعرای قرن پنجم و ششم اصفهان را در اعتلای سبک عراقی کتمان کند . شاعری مانند کمال الدین اسمعیل که بحق خلاق المعانی اش میخوانند علاوه بر رعایت اصول فصاحت و بلاغت در استفاده از ردیف های مشکل و گنجانیدن معانی بدیع در عین سلاست و روانی یکی از بزرگترین قصیده سرایان اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم است که با مرگ دردناک خود مثل سایر بزرگانی که در حوادث شوم حملهٔ مغول مانند نجم الدین کبرا و فریدالدین عطار حماسه‌ئی از شهادت و شجاعت در برابر قومی غارتگرومنجاوز و بی آبرو فریادند ، حیات ادبی درخشان و پربارش را مرگی سپاه و پیر ادبار در بر گرفت . در زمینهٔ غزل نیز شاعرانی نظیر جمال الدین عبدالرزاق ، رفیع الدین لبنانی ، شرف الدین اصفهانی و ظهیر شفروه عموزادهٔ وی در شکوفاساختن نهال غزل که با دست شاعران پیشین از جمله سنائی و خاقانی غرس گردیده بود محصولی پر حلاوت و میوه‌ئی پر طراوت را بجهان شعرو گلزار ادب ایران عرضه کرد که افصح المتکلمین سعدی شیرازی اش مینامیم . آنچه امروز از آثار جمال الدین عبدالرزاق و شرف الدین شفروه در غزل بدست ما رسیده است درخور بررسی و پژوهشی دیگر است که از حوصلهٔ این مقال بیرون است و همانطور که از شرح حال شرف الدین استنباط میشود این شاعرتوانای قرن ششم که شاعری را بر سبیل تفنن پیشهٔ خود ساخته بود در سراسر ایران زمین بخصوص در ناحیهٔ خراسان بزرگ چنان شهرتی داشته که او را شهرهٔ مشرق مینامیداند و آثارش دسته دسته بدست میگشته و در سینه‌ها محفوظ میمانده است .

شهرت شرف الدین اگر تولد او را بقول مرحوم سعید نفیسی قبل از ۵۳۴ بدانیم با آغاز شاعری و دوران جوانی عطار که حداکثر تا سال ۶۲۷ زیسته است مصادف میشود (۱۵) . البته مشابهتی که در مضمون و وزن و ردیف این دو غزل عطار که مورد گفتگوی ماست با همان یک غزل شرف الدین که مسلماً یکی از زیباترین آثار غنائی شعر فارسی است وجود دارد با توجه بمقام بلند و شامخ عطار اجازه نمیدهد که آنرا نوعی از سرقات شعری بدانیم و تنها بذکر این نکته بسنده میکنیم که عطار غزلیات آغاز جوانی خود را با تخلص فرید که لقب او بوده ساخته است و از ۷۹۴ غزل در دیوان غزلیات عطار که بوسیلهٔ استاد فقید سعید نفیسی انتشار یافته طبق بررسی آن مرحوم (۸۵) غزل دارای تخلص فرید است و این غزلیات بیاباهٔ سایر غزل های عطّار نمیرسد (۱۶) و اتفاقاً هر دو غزل مورد بحث مانیز دارای تخلص فرید است و در واقع شاید شاعر خواسته با شهرتی که غزل شرف الدین داشته یک نوع طبع آزمائی و مقابله کند . (۱۷) بدیهی

است که غزلیات عطار بمرتبهٔ مثنویات متعالی و عارفانه و پند آموز و کم نظیر او مانند منطق الطیر و اسرار نامه و مصیبت نامه والهی نامه و خسرو نامه نمیرسد و شور و حال و جذبهٔ غزل های مولانا را هم ندارد. این دو غزل هم بهیچوجه جنبهٔ عارفانه نداشته بلکه جزء معدود غزلیات عاشقانه اوست که شاید از سه غزل تجاوز نکند، اینک این شما و اینهم غزل شرف الدین شفروه و دوغزل عطار.

غزل شرف الدین شفروه اصفهانی

گرتوانی ای صبا بگذر شبی در کوی او
حلقه زلفش مجنبان جز یانگشت ادب
آن زمان گنجارسی آهسته باشو دم مزین
دست سیمینش بگیر و عهد با او تازه کن
گر همی خواهی که برسرو بلند او رسی
گردلم را بینی آنجا گو حرامت باد وصل
نرم نرم آن سنبل مشکین بر انداز از گلش
نی خطا گفتم من این طاقت ندارم زینهار
یک سفر کن یک سحر از بهر مشتاقان او

وردلت خواهد بپراز ما پیامی سوی او
هان و هان ترکی مکن با طرهٔ هندی او
تا نشورد خواب خوش بر نرگس جادوی او
ایکه جان بردی زدست ساعد و بازوی او
نردبانی عنبرین ساز از شکنج موی او
من چنین محروم و توهوماره همزانی او
ورگمان بد نداری بوسه زن بر روی او
گر رسول خاص مائی تیز منگر سوی او
پس رها وردی بیاور هم ز خاک کوی او

مانداریم از لب نوش امید پاسخی
یک اشارت پس بود ما را از آن بروی او

غزلیهای فریدالدین عطار

ای صبا گر بگذری بر زلف مشک افشان او
منت صد جان بیارو بر سر مانه بحکم
گاه از چو گاه زلفش حلقهٔ مشکین ربای
خوش خوشی در چین زلفش پیچ تا مشکین کنی
نی خطا گفتم، ادب نیست آنچه گفتم جهد کن
گر مرا دل زنده خواهی گرد جام جانفزی
گرتو جان داری چه کن اگر کن بدان پشت دست
گو. فلانی از میان جانت میگوید سلام
جان او در جان تو گم گشت و دل از دست رفت
چون رسی آنجا اجازت خواه اول بعد از آن

همچو من شو گرد یک یک حلقه گردان او
وز سر زلفش نشانی آر ما را ز آن او
گاه خود را گوی گردان در خم چوگان او
شرق تا غرب جهان از زلف مشک افشان او
تا پریشانی نیارد زلف عنبر سنان او
نوش کن بر یاد من از چشمهٔ حیوان او
چون به بینی جان فزایی از لب و دندان او
گو. بجان تو فرود روز اول جان او
درد او از حد بشد گر میکنی درمان او
عرضه کن این قصه من بر در دیوان او

چشم آنجا بر مگیر از پشت پای و گوش دار
هر چه گوید یادگیری یک بیک بر دل نویس
چندگویی ای فرید از عشق رویش هم چو شمع
ورنه حالی بر زمین دوزد ترا مژگان او
تا چنان گو گفت برسانی بمن فرمان او
صبح را مژده رسان از پسته خندان او

ای صبا در گرد امشب گرد سر تا پای او
جان ما زنده جاوید گر دانی بقطع
گر سرانگشتی تویی حرمت بزلف او بری
پیک راهی تو، بشمع روی او منگر بسی
نیست دستوری که آری چهره او در نظر
گریخواهی کرد گاری صد جهان جان و ام کن
جام جم پر آب خضرا ز دست عیسی چون خورند
منتظر بنشسته ام تا تخفه آری آری زود زود
جهد کن تا آن سخن را بر نیارد هیچ گرد
تا نسازی چشم راز از خاک پایش توتیا
غسل ناکرده مرو تر دامن آنجا زینسار
گر زیان کردی دل و دین در غم او ای فرید
صد هزاران سجده کن در عشق یک یک تایی او
گر نسیمی آوری از زلف عنبر سسای او
دشنه خونین خوری از نرگس رعنا ی او
تا نگر دی همچو من پروانه نا پروای او
کز نظر آزده گردد چهره زیبای او
پس بر افشان جمله بر روی جهان آرای او
همچنان خور شربتی از جام جان افزای او
سر بهرم یک شکر از لعل جان افزای او
خاصه آن ساعت که روی آری بخاک پای او
گی توانی شد بچشم خویشتن بینای او
زانکه نتوان کرد الا پاک دامن رای او
سود تو در هر دو عالم بس بود سودای او

حواشی

- (۱) ص ۲۲۱ لباب الالباب مصحح پروفیسور برون و علامه قزوینی چاپ ۱۳۳۵ سعید نفیسی .
- (۲) محمد اشتباه است و نام پدر بزرگ شرف الدین است که توضیح داده ایم و لقب او شرف الدین عبدالموء من است (۳) ص ۶۱۷ تعلیقات مرحوم قزوینی (۴) گويا امروز در اصفهان بمدرسه جوون معروف است (۵) ص ۶۴۲ تعلیقات سعید نفیسی بر مجلد اول لباب الالباب (۶) ضبط کفرود را مورد تردید قرار داه و از فرهنگ جغرافیائی ایران نقل کرده (۷) همان مرجع (۸) استاد دانشمند آقای دکتر مشکور احتمال قریب به یقین میدهند که قفر معرف کفر است ، البته در معجم البلدان کفر بمعنی قریه هم آمده است (۹) شیرویه عبارتست از شب + روبه و اما خود شیرو در ترکیب کلمه اسم فاعل مرخم است کسه (نده) آن افتاده و حرف ها نیز حالت نسبت و اتصاف دارد . (۱۰) سه لیه یا سه لوه (۱۱) اگر مسافرت شرف الدین را در ۵۶۹ هجری دمشق صحیح بدانیم باید توجه داشت که با صعوبت سفر در آن ایام مسافرت از دمشق بمصر و مراجعت نامبرده و در عرض یکسال وقوت او در ۵۷۰ هجری بناظر میرسد (۱۲) در آتشکده آذر مینویسد: " شاهد بر فضلش رساله" طباق الذهب کافی است که در مقابل اطواق الذهب زمخشری مشتمل بر صد کلمه در پند و موعظه و شرح حالات اصناف خلائق نوشته است .
- (۱۳) تعلیقات مرحوم سعید نفیسی بر لباب الالباب (۱۴) در مورد اهاجی رکیک جمال الدین عبدالرزاق در چند ماخذ ذکری بمیان آمده ولی در دیوان چاپ وحید چیزی بچشم نمیخورد .
- (۱۵) جستجو در احوال و آثار عطار تالیف استاد فقید سعید نفیسی ص سو (۱۶) همان مرجع (۱۷) کما اینکه درباره شرف الدین مینویسند که با شاعران اطراف همواره بحث کردی .